

روایت «فرهنگتگان» از ساخت فیلمی با موضوع حزب توده

# پشت صحنه حضور «لباس شخصی‌ها» در جشنواره



عاطفه جعفری

روزنامه‌نگار

قزاقان در چهار دانگه است، مقابل یک کارخانه، چون نمی‌دانم درست است جایی که آمده‌ام یا نه، کمی صبر می‌کنم و بعد از هماهنگی تلفنی وارد کارخانه می‌شوم. اینجا کارخانه ریسندگی و تولید نخ بود که حالا ورشکست شده است و کارخانه فعلیتی ندارد، اما حالا تبدیل به لوکیشن فیلم‌ها شده است و گاهی هم گروه‌های موسیقی زیرزمینی وارد کارخانه می‌شوند و ویدئوهای مختلفی را ضبط می‌کنند.

برای گزارش پشت صحنه یکی دیگر از تولیدات موسسه رسانه‌ای اوج، به این کارخانه آمده‌ام، فیلمی که به گفته سازندگان قرار است، سیاسی‌ترین اثر سینمایی جشنواره امسال باشد. یک کارگردان فیلم اولی، «لباس شخصی» را می‌سازد؛ فیلمی که قرار است از حزب توده بگوید و چیز دیگری درمورد داستان فیلم منتشر نشده است. برای رفتن به ساختمانی که لوکیشن فیلمبرداری است، ماشینی را می‌بینم که لباس‌های بازیگران را آورده و قرار است لباس‌هایی برای تیپ مردان دهه ۶۰ از بین آنها انتخاب شود. امروز در پشت صحنه «لباس شخصی» علاوه بر اینکه ما برای گزارش رفته‌ایم، یک میهمان دیگر هم دارند؛ محمد عطریانفر، روزنامه‌نگار و عضو حزب سادگی، به دعوت تهیه‌کننده و کارگردان آمده است در جریان ساخت فیلم قرار بگیرد، دلیل دعوت هم این می‌شود که او در دهه ۶۰ و اتفاقات آن زمان حضور داشته است و می‌تواند به‌روند تولید فیلم کمک کند و مشورت دهد، کما اینکه از افراد دیگر هم برای حضور در این پروژه و بازدید پشت صحنه دعوت شده است. وقتی که می‌رسد به اتاقی دعوت می‌شویم و کارگردان تهیه‌کننده هم می‌آیند. عطریانفر از آنها می‌خواهد توضیحی در مورد فیلم دهند. امیرعباس ربیعی، کارگردان نویسنده لباس شخصی است. ربیعی برای عطریانفر از موضوع و زمان فیلم می‌گوید. فیلمی که در دهه ۶۰ روایت می‌شود و قرار است از اتفاقاتی بگوید که تا به حال هیچ چیزی درمورد آن گفته نشده است و با روایتی که در فیلم می‌آید، با اتفاق جدیدی در آن دهه مواجه خواهیم شد. عطریانفر وقتی از موضوع فیلم و اینکه در دهه ۶۰ می‌گذرد، آگاه می‌شود به فیلم مهدویان اشاره می‌کند و می‌گوید: «به مهدویان گفتیم اگر قبل از فیلم با من صحبت می‌کردی، حتما اطلاعات بهتری از عباس زریباف به تو می‌دادم، چون عباس را می‌شناختم، همان موقع هم که دستگیرش کردند، همسرش با من تماس گرفت و گفت از عباس خبری ندارد و من سراغ یکی از دوستان رقم و گفتیم اگر عباس را گرفته‌اید به همسرش

اطلاع دهید. بعد هم گفتیم باید همسرش را هم می‌گرفتید، چون مثل خودش اطلاعات زیادی دارد.» حرف‌هایش که تمام می‌شود، حبیب‌والی نژاد که تهیه‌کننده کار است هم توضیحی در مورد فیلم می‌دهد و می‌گوید: «انتخاب این موضوع بسیار حساس بود، اما خب آقای ربیعی خودش بحث نوشتن و تحقیق را شروع کرد و این تحقیق کردن هم زمان زیادی برد، ولی در نهایت کار خوبی نوشته شد که در اجرا هم امیدواریم خوب باشد.» عطریانفر در مورد بازیگران کار می‌پرسد و ربیعی می‌گوید: «بازیگران همه کسانی هستند که در تئاتر فعالیت داشته‌اند و قبل از این شهرتی نداشته‌اند، اما همه با تمام توان در حال کار هستند. والی نژاد می‌خواهد برای گرفتن صحنه‌ای که امروز می‌خواهند بگیرند، به طبقه بالا رفته و از نزدیک کار گروه را ببینند. صحنه‌ای که قرار است، فیلمبرداری شود، بازجویی از یکی از شخصیت‌هایی اصلی است. بازجو که یک روحانی است به همراه کسی که قرار است بازجویی شود، داخل اتاق هستند و بقیه هم پشت دوربین می‌نشینند، تلویزیون کوچکی جلویمان قرار می‌گیرد و کار شروع می‌شود، سایه‌ای که در اتاق بازجویی می‌افتد، باعث می‌شود، تا ربیعی کات بدهد و بخواد تا آن مشکل حل شود و دوباره فیلمبرداری شروع می‌شود، این بار دوربین کسی را که بازجویی می‌شود دقیق در کادر خود ندارد و چون دوربین پشت پنجره است، بازیگر باید خودش را با دوربین تراز کند و همان جایی که می‌گویند، سرش را نگه دارد. ربیعی چندین بار کات می‌دهد و چند باری هم تمرین می‌دهند و در نهایت این صحنه کوتاه چند دقیقه‌ای، ضبط می‌شود. بعد از تمام شدن ضبط، عطریانفر داخل اتاق بازجویی می‌شود و می‌گوید: «من چون تجربه اتاق بازجویی زیاد دارم، این اتاق با اتاق‌های بازجویی اصلی کمی متفاوت است. بعد هم نگاهی به لباس بازیگری که بازجویی می‌شد، می‌اندازد و می‌گوید: «لباس این دوست‌مان هم باید لباس زندان باشد، اما انگار لباس خودش را به تن دارد.» ربیعی توضیح می‌دهد این چندمین بازجویی او است و لباسش هم مدام در حال تعویض است، چشم‌بند هم دارد. عطریانفر برای ربیعی آرزوی موفقیت می‌کند و می‌گوید: «طبیعتا این جمع که همه جوان هستند، می‌توانند اتفاق خوبی را در جشنواره رقم بزنند.»



سمت نوع فیلم می‌برم که قرار است یک مستند داستانی ببینیم یا اینکه کفه فیلم به سمت مستند است یا داستان؟ می‌گوید: «آقای ربیعی خودش به این موضوع حساس است که فیلمش، سینما باشد، یا اینکه دارد از یک اتفاق واقعی می‌گوید اما نعل به نعل تاریخ قرار نیست گفته شود، بالاخره فیلم خودش را می‌سازد.» به اینجا که می‌رسیم از شخصیت‌ها می‌پرسم و اینکه چقدر ما به ازای واقعی دارند و می‌گوید: «تقریباً همه شخصیت‌ها واقعی هستند و در پایان فیلم هم در مورد زندگی همه شخصیت‌ها گفته می‌شود. چیزی که باید بگویم این است که با توجه به اینکه فیلم در مورد حزب توده است، تا به حال این قصه‌ای را که ما در لباس شخصی انتخاب کرده‌ایم، هیچ جایی ندیده‌اید. حتی مستند هم در مورد آن نیست.»

در مورد پژوهش فیلم می‌پرسم و می‌گوید: «دو سالی را آقای ربیعی به همراه تیم‌شان در مورد این موضوع تحقیق کردند، بچه‌های همان دوره هم همراه‌شان بودند، پرونده‌ها را خواندند. فیلمنامه را هم خودش نوشت. ما برای فیلم در کارهای تاریخی، حتماً باید پشتوانه تحقیقاتی داشته باشیم، چون اگر این نباشد، بعدا که سوال‌ها درمورد فیلم زیاد می‌شود، نمی‌توان جواب داد. در فیلم نمی‌شود به همه سوال‌ها جواب داد، اما باید در حاشیه آن جواب داشته باشیم که بگویم. با حداقل مخاطب اگر خودش دنبال جواب سوال‌هایش می‌رود بتواند جواب‌ها را پیدا کند. برای همین باید تحقیقات درست انجام شود. اتفاقات باید همراه با اسناد باشد. یکی از بازیگران برای تعویض لباس آمده است و صحبتی هم در این بین با والی نژاد انجام می‌دهد، وقتی می‌رود، می‌پرسم: «چرا بازیگر معروف برای این فیلم انتخاب نکردید؟»

کمی مکث می‌کند و می‌گوید: «خیلی می‌شود در مورد این موضوع صحبت کرد؛ در کارهای تاریخی، چون کارا کترها واقعی هستند، سراسر بازیگران معروف نرویم، بهتر است چون مردم، بازیگر را می‌بینند، به جای اینکه شخصیت اصلی را ببینند، به‌نظرم اگر در ایستاده در غبار، شخصیت احمد متوسلیان را به یک چهره معروف داده بودیم، آنقدر جذابیت نداشت. به‌نظرم برای این موضوع و این مدل فیلم‌ها باید سراغ بازیگران

تئاتر رفت که خوب بازی می‌کنند و خوب دیالوگ می‌گویند، مثل همین فیلم که ما این کار را انجام دادیم، خوب هم بازی می‌کنند و کارگردان هم خوب توانسته از بازیگرانش بازی بگیرد. به‌نظرم در این مدل کارها، چهره‌ها نمی‌توانند خیلی خوب بازی کنند.»

می‌گویم: «اجازه دارم یک جور دیگری سؤال بپرسم؟» می‌خندد و اجازه می‌دهد، می‌گویم: «پول نداشتید که سراغ چهره‌ها نرفتید؟»

مکث می‌کند و می‌گوید: «نمی‌خواستیم پول را برای بازیگر خرج کنیم، قرار نبود این وضعی که داریم، باشد. من حاضر پول را در صحنه خرج کنم، ولی برای چنین چیزهایی پول ندارم. چون بی‌انصافی می‌شود. برای یک صحنه‌ای که شبیه آن زمان بشود، باید کلی پول خرج کنیم و در کنار این باید چندین برابر به بازیگر

بدهیم. من این را در صحنه خرج می‌کنم.»

از بودجه فیلم می‌پرسم و می‌گوید: «هزینه تقریباً چهار میلیارد شده است، آن هم به خاطر اینکه مجبوریم برای صحنه خرج کنیم تا شبیه آن زمان باشد.»

به آخر مصاحبه‌ام می‌رسد و می‌پرسم: «چقدر به لباس شخصی امید دارید که در جشنواره حضور داشته باشد و دیده شود؟ می‌گوید: «خیلی خیلی امید دارم، به جهت اینکه، خود قصه جذاب است، یک قصه سیاسی است، اما در کنار اینکه تاریخ را روایت می‌کند، برای مردم قصه‌های تاریخی همیشه دیدنی است و مطمئناً برای این کار اتفاق‌های خوبی می‌افتد.»

قرار شد با حبیب والی نژاد کمی در مورد فیلم و اتفاقاتی که قرار است بیفتد صحبت کنیم. از زمان شروع کار می‌پرسم و اینکه چه مقدار دیگر از فیلمبرداری باقی‌مانده و والی نژاد می‌گوید: «تقریباً نزدیک به ۵۷ روز است که فیلمبرداری کار شروع شده است و ۱۰ روز دیگر هنوز کار داریم، البته بستگی به شرایط و هوایی دارد، چون در فیلم تقریباً سه تا چهار فصل را داریم، مجبوریم که با فصل پیش برویم. چون الان هم بازندگی داریم، مجبوریم برخی زمان‌ها کار را نگه داریم تا بازندگی تمام شود. یک فیلمبرداری در شمال و بندر انزلی داریم و بعد تمام می‌شود.»

از تعداد لوکیشن‌های می‌پرسم، نگاهی به کارخانه می‌اندازد و می‌گوید: «چیزی در حدود ۶۵ لوکیشن داشتیم، اما چون فیلم در مورد دهه ۶۰ است، باید در مکان‌هایی فیلمبرداری کنیم که نزدیک به حس و حال آن زمان باشد و بشود با بازسازی، فضا را مناسب آن دهه درست کرد. برای مثال خیابان انقلاب سال ۱۳۶۰ را در فیلم داشتیم و الان هم که آن خیابان کاملاً تغییر کرده است، از شهرک غزالی استفاده کردیم و خیابان انقلاب را ساختیم و چیزهایی را اضافه کردیم تا آن صحنه را بتوانیم بگیریم. یا اینکه صحنه‌هایی که باید در بندرانزلی در همان زمان دهه ۶۰ کار می‌کردیم و صحنه را می‌ساختیم.»

حرف‌مان که به لوکیشن‌ها می‌رسد، از فرصت استفاده می‌کنم و می‌پرسم: «باورپذیر کردن لوکیشن‌ها و

اینکه مخاطب آن را برای دهه ۶۰ بداند، کار سختی است.» حرف‌مان را تأیید می‌کند و می‌گوید: «خیلی زحمت کشیده‌ایم، چون بخش تهیه و تولید برای این موضوع باید تلاش کند، تهیه و تولید باید هم در این بخش

جایی را انتخاب کنند که برای عوامل نزدیک باشد و هم تدارک ببینند. این کار هم زمان‌بر است هم هزینه زیادی دارد، برای همین گاهی در برخی فیلم‌ها می‌بینید که از این موضوع سطحی عبور می‌کنند. شما باید

برای یک دقیقه، فیلمبرداری دو روز وقت بگذارید. فکر می‌کنم در این چند نمونه‌ای که کار کردیم، کارها خیلی باورپذیر شده است و نمونه آن هم فیلم «ایستاده در غبار» است. به سختی آن کار را انجام دادیم، اما

برای همه جذاب بود. بعد از تمام شدن حرف‌های والی نژاد، از «لباس شخصی» می‌پرسم و اینکه مردم قرار است چه اتفاقی و ماجرابی را در این فیلم ببینند؟ کمی مکث می‌کند و می‌گوید: «یک خطی بگویم، کشور ما

همیشه از نفوذی‌ها ضربه خورده است، نفوذی‌ها هم خودی هستند. رهبری هم خیلی در مورد این موضوع تأکید کرده‌اند. در تاریخ هم این طور بوده است، ما همیشه از خودی‌ها ضربه خورده‌ایم. تکلیف آدم با دشمن

روبه‌رویش مشخص است، نفوذی است که آدم نمی‌داند چه کار باید کند. این فیلم می‌خواهد بگوید نفوذ خطرناک است و همیشه به این کشور ضربه زده است و باید مراقب این نفوذی‌ها باشیم.» بعد از اینکه جواب

می‌دهد، خنده‌اش می‌گیرد و می‌گوید: «چقدر از کلمه نفوذ استفاده کردم، شما همه را داخل گزارش

نیار.» سؤال بعدی را به سمت فیلم‌های دیگری می‌برم که این سال‌ها با توجه به اتفاقات دهه ۶۰ ساخته شده است، و لباس شخصی چه تفاوتی با آثار پیشین دارد. بدون مکث می‌گوید: «سعی کردیم از لحاظ اجرا

شبیه هیچ کار دیگری نباشد، آخرین روزهای زمستان برای من کار خیلی عزیز و دوست‌داشتنی‌ای بود، قبل از آن هم در روایت فتح، این کارها را انجام داده‌ایم. اما همه سعی‌مان این بود که کارها شبیه به هم نشود.

نه شبیه به کارهای خودمان و نه شبیه به کارهایی که دیگران انجام داده‌اند. کارگردان هم همه سعی‌اش را

کرده است که شبیه به آن کارها نباشد، حتی در قاب‌بندی دوربینش. اما از این مساله هم نباید بگذریم که

دهه ۶۰ اتفاقاتش تقریباً شبیه به هم هستند، در اجرا باید کار متفاوت باشد.»

صحبت‌مان طولانی شد و عوامل در حال جابه‌جا کردن لوکیشن در کارخانه هستند، سوال بعدی را به



صحبت‌م که با والی نژاد تمام می‌شود، می‌خواهم هماهنگ کنند، اگر کار کارگردان تمام شده، گپ و گفتی هم با او داشته باشم. صحنه‌ای را که می‌خواستند فیلمبرداری کرده‌اند و برای همین می‌توانم با امیرعباس ربیعی گفت‌وگو کنم. کسی که به گفته خودش در دانشگاه هنر خوانده، کارشناسی ارشد را در دانشگاه صداوسیما گذرانده، بعد هم مشغول ساخت فیلم کوتاه می‌شود و هشت فیلم کوتاه ساخته است. سوال اولم را با این شروع می‌کنم که از چه زمانی درگیر ساخت لباس شخصی شده است؟ درحالی که به بخش‌هایی که فیلمبرداری کرده است، نگاه می‌کند می‌گوید: «الان نزدیک به سه سال است که درگیر این فیلم هستم، تقریباً دو سال و خرده‌ای مشغول تحقیق، پژوهش و فیلمنامه کار بودیم. ۶ ماه هم فیلمبرداری طول کشید.»

از روند طولانی تحقیق و پژوهش می‌پرسم و می‌گوید: «فیلم موضوعی واقعی دارد و در سال ۱۳۶۱ و ۱۳۶۲ اتفاق رقم خورده است و منابع هم منابع امنیتی بودند، آدم‌هایی که آن زمان، این پرونده دست‌شان بود، کسانی بودند که اهل گفت‌وگو و مصاحبه نبودند، پیدا کردن آنها و رفتن سراسر اسندها، مقداری زمان‌بر بود و از طرف دیگر هم نزدیک به پنج هزار صفحه برگ سند خواندیم. گفت‌وگو با تک‌تک آن آدم‌ها، کلاً زمان‌بر بود. خوبی پرونده حزب توده این بود تعداد آدم‌هایی که از آن پرونده زنده بودند، زیاد است و می‌شد با آنها صحبت کرد، چه نیروهای امنیتی، چه کسانی که آن ماجرای حزب توده را رقم زدند البته به‌جز سران اصلی‌شان. یک مساله دیگر اینکه در این پرونده تا به حال کسی صحبتی نکرده است، برای همین چون می‌خواستیم انصاف را رعایت کنیم و همه زوایای پرونده را مطالعه کنیم و پژوهش خوبی داشته باشیم باید زیاد مطالعه می‌کردیم و این همه تحقیق باید به یک سناریوی سینمایی تبدیل می‌شد که درام داشته باشد چون نمی‌خواستیم مستند ببینیم، برای همین فیلمنامه را بارها و بارها نوشتم و بازنویسی کردم.»

می‌گویم: «حالا که صحبت به اینجا رسید، بگویید چقدر تخیل در این فیلم به کار رفته است، با توجه به حرف‌هایی که خودتان زدید و نمی‌خواستید شبیه به مستند باشد؟»

می‌گوید: «اصل ماجرا یک واقعیت تاریخی است، ولی ما چون نمی‌توانستیم موبه‌مو این واقعیت تاریخی را بیان کنیم و با یک کار سینمایی طرف بودیم. برای اینکه درام شکل بگیرد، نیاز به قهرمان داشتیم که باید در فیلمنامه وارد می‌شد البته این به این معنا نبود که تخیل باعث تحریف شدن اصل واقعیت شود یا ناقص گفته شود، ما واقعیت تاریخی را کامل بیان کردیم. یک مقدار زیر و بم‌های دراماتیک اضافه شده است تا فیلم را به یک اثر سینمایی و داستانی نزدیک کند. داستان کاملاً واقعی است اما بالاخره کمی شاخ و برگ در داستان لازمه سینمای دراماتیک

